

Study of the novel “Al-Mahbubat” by Alia Mamdouh based on Kristeva’s theory of Strangers to Ourselves

Fatemeh Kazemi¹, PhD in Arabic Language and Literature, Allameh Tabataba’i University, Tehran, Iran

Mojtaba Behrooz, Assistant Professor (PhD), Arabic Language and Literature, University of Zabl, Iran

Morteza Zare Beromi, Assistant Professor (PhD), Arabic Language Translation, Damghan University, Iran

Received: 08-08-2020

Accepted: 04-12-2020

Introduction: Literature brings us to the brink of existence. Its imaginary landscapes invite the reader to be a voyager filled with wonder, but the prospect of the marvelous that dazzles the eye may also open on to the dark world of terror and despair. Literature, like dreams, cannot be controlled. It disrupts the hold we have on our habitual experience. When we read or write, we inevitably follow the traveler’s impulses and steer across unknown countries with the help of a map. Yet, literary language most especially creates its own ephemeral universe resistant to all that is familiar. Something in this shifting landscape escapes and alienates our travelling eyes. The most intense forms of estrangement experienced by the subject, according to Julia Kristeva, are those produced by poetic language. For, while its origins are implicated in the origins of subjectivity, poetic language is a fire of tongues. It has an infinite, ecstatic quality that eludes the mastery of human consciousness. The landscape of the literature, then, is inhabited by a foreignness that deflects the traveler and isolates us from ourselves. We become, in other words, exiles.

Julia Kristeva: Julia Kristeva (born on 24 June 1941) is a Bulgarian-French philosopher, literary critic, semiotician, psychoanalyst, feminist and, most recently, novelist who has lived in France since the mid-1960s. She is now a professor emeritus at Diderot University of Paris. As the author of more than 30 books, such as *Powers of Horror*, *Tales of Love*, *Black Sun: Depression and Melancholia*, *Proust and the Sense of Time*, and the trilogy *Female Genius*, she has been awarded Commander of the Legion of Honor, Commander of the Order of Merit, Holberg International Memorial Prize, Hannah Arendt Prize, and Vision 97 Foundation Prize. She was also awarded by the Havel Foundation.

“Strangers to Ourselves” by Julia Kristeva: This book is concerned with the notion of the “stranger”, the foreigner, outsider, or alien in a country and society not their own as well as the notion of strangeness within the self, a person’s deep sense of being, as distinct from their outside appearance and conscious idea of self.

¹- Corresponding Author Email: fatemehkazemi43@yahoo.com

Kristeva begins with the personal and moves outward by examining the world literature and philosophy. She discusses the foreigner in the Greek tragedy, in the Bible, and in the literature of the Middle Ages, Renaissance, Enlightenment, and the twentieth century. She discusses the legal status of foreigners throughout history, gaining perspective on our own civilization. Her insights into the problems of nationality, particularly in France, are more timely and relevant in an increasingly integrated and fractious world.

In the framework of the theory of strangers to ourselves, Julia Kristeva explains the life of the stranger within us. This stranger is a hidden force and an explanation for our internal contradictions, differences, and isolations that are formed under compelling environmental conditions and push the host towards the risk of social exclusion and alienation, especially if the host is an immigrant.

Alia Mamdouh: This Iraqi writer was born in Baghdad in 1944 and finished her primary and secondary studies there. Then, she joined Al-Mustansiriya University and graduated in psychology in 1971. She left Iraq in 1982 and did not return there. She haunted among capitals and cities, among Beirut and Morocco, Brighton, Cardiff, and Montreal, and temporarily settled in Paris.

The present study is the analysis of the contextual features of “*Al-Mahbubat*” according to the principles of the theory of Kristeva, Strangers to Ourselves, and the characters of this novel in order to lay the grounds for proposing themes of alienation with oneself.

Methodology: The method of this research is descriptive-analytical. The analysis helps to describe, show and summarize the data in a constructive way such that the patterns that emerge can fulfill every condition of the data.

Results and Discussion: “*Al-Mahbubat*” by Alia Mamdouh: The novel “*Al-Mahbubat*” presents its own artistic reality. This reality is based on the experience and alienation of Iraqi immigrants in Western society, the novelist looks at the world from their perspective and gives them the opportunity to reflect and talk about their suffering inside and outside Iraq. Thus, the novelist explains the lives of Iraqis living inside and outside Iraq based on the theory of strangers to ourselves.

Conclusion: Iraqis who live in Iraq or migrate to a foreign land can possibly be classified as strangers because they are ready for it. This alienation arises in two ways, by their will or by force from the environment. The severity of this alienation among the immigrants is more than the other Iraqis because they are forced to live in a foreign environment and must be prepared to separate from the mother tongue and their national culture.

Keywords: Kristeva, Strangers to ourselves, Arabic novel, *Al-Mahbubat*, Alia Mamdouh.



واکاوی رمان «الخبوبات» عالیه ممدوح بر اساس نظریه‌ی تن بیگانه کریستوا

فاطمه کاظمی^۱، دکتری تخصصی زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبائی

مجتبی بهروزی، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

مرتضی زارع برمی، استادیار گروه مترجمی زبان عربی، دانشگاه دامغان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۱۴

چکیده

ژولیا کریستوا در چارچوب نظریه‌ی تن بیگانه، به توضیح بیگانه‌ی درون انسان پرداخته است. این بیگانه یک نیروی پنهان و تعبیری از تناقض‌ها، تضادها، اختلاف‌ها و گسست‌های درونی انسان‌هاست که تحت فشار شرایط محیطی پرتوان می‌شود و میزبان خود به‌ویژه اگر از طبقه‌ی مهاجران باشد را در معرض خطر طردشدگی از جامعه و دیگربودگی قرار می‌دهد. رمان «الخبوبات» نوشته‌ی عالیه ممدوح، شرح بیگانگی مهاجران عراقی در جوامع غربی است. نویسنده در این رمان، از دریچه‌ی چشم سوژه‌های عراقی مهاجر به غرب، دنیا را نگریسته و به آن‌ها فرصت داده تا به رنج‌های خود، در عراق و بیرون از عراق بیندیشند و با مخاطب خود سخن بگویند. در واقع ممدوح با این ترفند، فرایند بیگانگی با خویش‌ن عراقی‌های ساکن و مهاجر را برای مخاطب ترسیم کرده است. بر همین اساس در مقاله‌ی حاضر، این رمان وی بر مبنای نظریه‌ی «تن بیگانه‌ی کریستوا» و با روش توصیفی تحلیلی به بحث و بررسی گذاشته می‌شود. یافته‌های پژوهش مبین این موضوع است که عراقی‌های ساکن در سرزمین مادری یا مهاجر به سرزمین‌های بیگانه، این استعداد را دارند تا به‌صورت خودخواسته یا از روی اجبار محیط، به عنوان «دیگری غریبه» شناخته شوند و شدت این بیگانگی در مهاجران بیش از سایر عراقی‌ها می‌باشد؛ به این صورت که آن‌ها به‌دلیل زندگی در محیط بیگانه، باید آمادگی دوری از زبان مادری و همچنین گسست پیوند با فرهنگ ملی خویش را داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: کریستوا، تن بیگانه، رمان عربی، الخبوبات، عالیه ممدوح

مقدمه

ژولیا کریستوا^۱ متولد ۱۹۴۱م، ادیب، فیلسوف، زبان‌شناس و روان‌کاو بلغاری تبار فرانسوی، از مهمترین نظریه‌پردازان جریان پساساختارگرایی است (ناصری، ۲۰۱۴: ۱۴۴). «او ابتدا به فرانسه و سپس به آمریکا مهاجرت کرد [که] این تجربه و تأثیر [آن] بر وی باعث شد تا مفهوم بیگانه و بیگانگی را در سرنوشت مهاجران و تبعیدی‌ها مورد توجه قرار دهد و بعدها با استفاده از تجربه‌ی بیگانگی و دیگربودگی، مبانی نظریه‌ی تن بیگانه را در کتاب بیگانه با خویشتن^۲ (۱۹۸۸م) عرضه کند» (سلیمی کوچی و سکوت جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۱۸). وی در قالب این نظریه، به بررسی «جنبه‌های مبهم و متناقض درونی مهاجران پرداخت و دریافت که مهاجران با خویش و با احساسات و جسم متعلق به خود بیگانه هستند» (بکای، ۲۰۱۸: ۳۳). در واقع «پدیده‌ی مهاجرت، مجموعه‌ای از روابط من و دیگری، هویت، فرهنگ، مکان، زمان و زبان را به دور خود و مهاجر می‌تند. بیگانه، آن دیگری است که خارج از مرزهای وطن و گاهی در سرزمین مادری، غریبه به نظر می‌رسد و بیگانه قلمداد می‌شود. کریستوا پیرو این مسائل و همچنین با مراجعه به آرشیو مطالعاتی این حوزه، به ارائه‌ی تعریفی جامع از بیگانه پرداخت و با طبقه‌بندی خصوصیت‌ها و ملاحظه‌های اجتماعی و روانی مهاجران و تحلیل بازتاب آن در آفرینش‌های ادبی، بر ضرورت مطالعه‌ی این فعل و انفعالات در نقد ادبی پساساختارگرا تأکید کرد» (سلیمی کوچی و سکوت جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۱۸).

عالیه ممدوح^۳ نویسنده‌ی عراقی، رمان‌های «لیلی والذئب» (۱۹۸۱م)، «الولع» (۱۹۹۵م)، «حباب الفتالین» (۲۰۰۰م)، «الغلامه» (۲۰۰۰م)، «المحوبات» (۲۰۰۳م) و «التشهی» (۲۰۰۷م) را به رشته‌ی تحریر درآورده است و همچنین در ۲۰۰۴م توانست بابت رمان «المحوبات» جایزه‌ی نجیب محفوظ را از آن خود کند (فکرية، ۲۰۱۸: ۳۲-۳۵). در واقع رمان «المحوبات»، رمانی بیگانه با خویشتن است و به جهت از هم‌گسیختگی پیرنگ و شکست زمان، گفتگوی تمدن‌ها، بحث درباره‌ی میراث ملی، انعکاس وقایع سیاسی و تمرکز بر جنگ و تبعید، در زمره‌ی رمان‌های مدرن قرار می‌گیرد. شخصیت‌های این رمان در فضای درد و رنج ناشی از جنگ، شکست، خسارت و تبعید زندگی می‌کنند؛

آن‌ها در جستجوی بودن و گذر از شرایطی هستند که باعث تیرگی ارتباط بین انسان‌ها و ملت‌ها شده است (بستانی، ۲۰۱۵).

پژوهش حاضر، با تمرکز بر تحلیل فرایندهای درون‌متنی رمان «المحوبات» و بر اساس مبانی تن بیگانه در شخصیت‌های این رمان نوشته شده تا از این طریق، زمینه برای طرح مضامین بیگانگی با خویشتن در رمان عربی مهیا گردد. تشریح این مسائل، در گرو پاسخ به این دو سؤال است:

۱- منظور کریستوا از بیگانه چیست؟

۲- مبانی تن بیگانه در «المحوبات»، ذیل کدام عنوان‌ها شکل گرفته است؟

در واقع به نظر می‌رسد که بیگانه به معنای دیگربودگی است و مبانی تن بیگانه در «المحوبات» نیز ذیل عنوان‌های تعلیق مکان و زمان نزد بیگانه، گسست سوژه از زبان مادری و ناپیوندی وی با فرهنگ ملی و بومی تبلور یافته است.

پیشینه‌ی پژوهش

در صورت ملاک دانستن نظریه‌ی تن بیگانه «کریستوا» می‌توان گفت، پژوهش درباره‌ی رمان «المحوبات» بدون پیشینه است و اگر از این نظریه چشم‌پوشی شود می‌توان اذعان داشت که «المحوبات» در چند پژوهش مورد توجه بوده است. بشری بستانی در مقاله‌ی «ملاح النسویة فی الروایة العربیة .. روایة (المحوبات) لعالیة ممدوح نموذجاً» (۲۰۱۵م)، خشونت، یکجانبه‌گرایی و ناامنی در جوامع را مورد نکوهش قرار داده است. وی ضمن مقصر دانستن دولت‌ها بابت آسیب‌رساندن به روابط انسانی، گریزی هم به روابط نامتعادل بین زنان و مردان زده و از قوانین زن‌ستیز جوامع مردسالار و همچنین سکوت زنانه در برابر سیاست‌های غلط نیروهای مسلط در جوامع به تلخی یاد می‌کند. هدیل عبد الرزاق أحمد در کتاب «الروایة النسویة خارج فضاءات الوطن، روایات عالیة ممدوح نموذجاً» (۲۰۱۷م) با مراجعه به رمان‌های عالیہ ممدوح، مختصات رمان زنانه‌ی عربی نوشته‌شده در بیرون از سرزمین‌های عربی را مورد بررسی قرار داده است تا بدین وسیله، نقش مکان غیر عربی را در شکل‌دادن به نوع ویژه‌ای از رمان زنانه‌ی عربی تبیین

نماید. منظور از نقش مکان غیر عربی، امتیازاتی است که مکان آزاد در اختیار نویسنده قرار می‌دهد تا او بتواند به واسطه‌ی احساس آزادی، به سبک خاصی از رمان‌نویسی زنانه دست پیدا کند که در سرزمین‌های عربی نمی‌توانست نظیرش را بیافریند. نور الحسنی در پایان‌نامه‌ی خود با عنوان «العاطفة فی رواية المحبوبات لعالية ممدوح دراسة تحليلية وصفية» (۲۰۱۸م) عنصر عاطفه را در رمان ممدوح به چهار گروه راستین، قوی، والا و متنوع تقسیم کرده است. به اعتقاد الحسنی عاطفه‌ی راستین در عشق سهیله به فرزندش، عاطفه‌ی قوی در عشق عمیق دوستان سهیله نسبت به او، عاطفه‌ی والا در نگرانی دوستان سهیله نسبت به بدحالی‌اش و تنوع عاطفه در غم، اشتیاق، خشم، ترس و عشق هویدا شده است. فکریه در پایان‌نامه‌ی خود با عنوان «عصاب القلق للشخصية الرئيسية فی رواية المحبوبات لعالية ممدوح» (۲۰۱۸م) بحران روان‌رنجوری یا سرشت مضطرب را در شخصیت اصلی «المحبوبات» (یعنی سهیله) بررسی کرده است. وی بر اساس نظریه‌های روان‌کاوانه و روان‌درمان از سه عامل به عنوان ریشه‌های روان‌رنجوری سهیله نام برده است: نخست، از دست‌دادن همسرش؛ دوم، کوچ از سرزمین مادری‌اش؛ و سوم، جدا افتادن از فرزندش. مها فاروق عبد القادر الهنداوی در مقاله‌ای با عنوان «لغة الوعي المؤنث، قراءة فی رواية المحبوبات لعالية ممدوح» (۲۰۱۸م) به بررسی ویژگی‌های مردانگی و زنانگی در رمان «المحبوبات» پرداخته است تا توضیح دقیقی درباره‌ی اقتدار مردانه، فرودستی زنانه و همچنین مقاومت زنان در برابر فرودستی تحمیلی از سوی جامعه‌ی مردسالار ارائه دهد. وی با مقایسه‌ی شخصیت مادر و فرزند (یعنی سهیله و نادر) به این نتیجه رسیده که سهیله با پدیده‌های استبداد و تجاوز هم در عراق و هم بیرون از عراق ناسازگار است، ولی فرزندش نادر، معمولاً با قوانین تحمیلی سرزمین‌هایی بیگانه کنار می‌آید و تسلیم می‌شود.

نظریه‌ی تن بیگانه کریستوا

کلمه‌های دیگربودگی^۵ و بیگانگی،^۶ توجه کریستوا را به‌خود جلب کرده بودند. از نگاه وی، «توانایی ما برای زیستن با دیگران، مستلزم این است که با تشخیص بیگانگی

درون‌مان، به مثابه دیگران زندگی کنیم» (کریستوا و همکاران، ۱۳۸۹: ۴۷). کریستوا به این دو کلمه و معانی همبسته با آن‌ها مراجعه‌ی بسیاری دارد. وی معتقد است که «در برخی موارد، بیگانه و دیگری با یکدیگر ادغام می‌شوند و بر بیگانگی ما با خویشتن تأکید می‌شود» (همان: ۵۰). کریستوا به دلیل علاقه به این مفاهیم، به مضامین ادبیات مهاجرت مثل دیگری، دیگربودگی، بیگانه و بیگانگی نیز اهتمام ورزید؛ از نگاه وی، باید هر نوع دیگربودگی را به منظور شناسایی مفهوم بیگانگی با خویشتن مورد مطالعه قرار داد (کریستوا، ۱۳۹۴: ۹). او باور دارد که «بیگانه‌ای که درون ما زندگی می‌کند، چهره‌ی پنهان هویت ماست» (کریستوا و همکاران، ۱۳۸۹: ۴۷). مؤلفه‌های نظریه‌ی تن بیگانه‌ی کریستوا تعلیق مکان و زمان نزد بیگانه، گسست از زبان مادری، ناپیوندی با فرهنگ خویشتن، احساس سرگردانی، احساس بی‌هویتی در سرزمین بیگانه و دیگربودگی و بیگانگی است. از نگاه کریستوا، «فلسفه‌ی زبان و ایده‌های ما در این زمینه باید چیزی فراتر از رویکردهای سنتی در زبان‌شناسی باشد که زبان را به شکل ایستا مطالعه می‌کند. او این‌گونه استدلال می‌آورد که گفتمان علمی ساختارگرایی، ابژه‌های مورد مطالعه‌ی خود، یعنی زبان و سوژه‌ی انسانی را به شاخه‌های زبان‌شناسی، ادبیات، فلسفه، تاریخ، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی تقسیم می‌کند. در باور کریستوا، اگر زبان را محصولی جدا و بیرون از آشوب تاریخی در نظر بگیریم، [تحلیل زبان] کار آسانی است؛ اما زبان، نظریه‌هایی را تولید می‌کند که سوژه را به حاشیه می‌راند و از خود بیگانه می‌سازد؛ زیرا در این نظریه‌ها جایی برای معلول‌ها (نتایج) و قصدمندی وجود ندارد. به عبارت دیگر، این تحلیل‌ها همان معلول‌ها و نتایج شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه را بازتولید می‌کنند» (فیروزی و اکبری، ۱۳۹۱: ۱۱۴-۱۱۵).

خلاصه‌ی رمان «المحوبات»

سهیله متولد عراق و عاشق این سرزمین است. در ۲۴ سالگی با یکی از نزدیکان دور مادری‌اش ازدواج کرد. شوهر سهیله فردی نظامی بود و به عنوان شوهر، او را باید مردی بد اخلاق و بد رفتار دانست. وی از این ازدواج، پسری به اسم نادر را به دنیا

آورد. شوهر سهیله در اواسط جنگ آمریکا علیه عراق و در جریان نبرد ناپدید شد. سهیله پس از این اتفاق، به همراه پسرش از کشوری به کشور دیگر رفت تا در نهایت به پاریس رسید. نادر در سوربن درس خواند و مدرک گرفت و از سهیله خواست تا با هم به انگلیس بروند. نادر در انگلیس با دختری شرقی به اسم سونیا ازدواج کرد و پس از این ازدواج، به همراه همسرش و مادرش سهیله مقیم کانادا شدند و به تدریس در دانشگاه پرداخت. نادر و سونیا صاحب فرزندی به اسم لیون شدند. به مرور زمان در رمان معلوم می‌شود که ارتباط سهیله و سونیا چندان خوب پیش نمی‌رود، از این‌رو سهیله به اجبار از نادر و خانواده‌اش فاصله گرفت و به پاریس بازگشت. او در پاریس به همراه دوستان صمیمی خود زندگی را گذراند و دائماً برای پسرش نامه می‌نوشت، هرچند که نادر به نامه‌های مادرش جوابی نمی‌داد. سهیله به مرور در پاریس، دچار افسردگی شد و بر اثر سقوط بر زمین، به کما رفت. نادر با شنیدن این خبر، خود را به پاریس رساند و در بیمارستان، دوستان سهیله را دید؛ زنانی از کشورهای مختلف و معتقد به ادیان گوناگون که در کمال محبت از سهیله پرستاری می‌کردند و منتظر بودند تا او به هوش آید. نادر در بیمارستان، به خود آمد و آرزو کرد، ای کاش سهیله خوب شود و از دنیا نرود.

تحلیل رمان «الخبوبات» بر اساس نظریه‌ی «تن بیگانه» کریستوا

مهاجرت سوژه‌های «الخبوبات» به اروپا و آمریکای شمالی، مقدمه‌ی یک تعلیق مکانی و زمانی در آن‌هاست که آثارش در قالب گسست از زبان مادری، از بین‌رفتن پیوند با فرهنگ خودی، دیگربودگی و همچنین احساس بیگانگی، سرگردانی و بی‌هویتی در محیط جدید نمودار می‌شود. در ادامه به تحلیل این مسائل پرداخته می‌شود.

تعلیق مکان و زمان نزد بیگانه

از نگاه کریستوا، مکان بیگانه «به قطاری در حال حرکت و هواپیمایی در حال پرواز می‌ماند» (کریستوا، ۱۹۸۸: ۱۸). سوژه‌های «الخبوبات» نیز در یک برداشت مشابه، اماکن

بیگانه را جایی برای حرکت و تکرار شدن مداوم می‌دانند: «فی المطارات نولد و إلى المطارات نعود»^۶ (ممدوح، ۲۰۰۸: ۷). این جمله را نادر به نقل از مادرش می‌گوید و ادامه می‌دهد که «إننی متأكد من أن أُمی سهیلة قالت هذه الجملة یوما ما. سمعتها بوضوح وهی تتحدث مع نفسها، وتستعد لمغادرتنا. يحدث ذلك من حین لآخر، عندما نكون نیاماً وهی جالسة فی الصالون، أو حین نكون فی الخارج وهی فی المطبخ تقطع الخبز وتترب باقات الخضار»^۷ (همان). بر این اساس، می‌توان گفت که فرودگاه یک انتخاب گریزنایذیر برای شخصی است که در غربت و به دور از وطن زندگی می‌کند.

مهاجر در قالب نظریه‌ی تن بیگانه، به هر سرزمینی که می‌رود، بیگانه است و هیچ سرزمینی متعلق به او نیست؛ این اندیشه در سخن نادر هویداست، آن گاه که پلیس فرانسه در فرودگاه به مدارک او نگاه می‌کند، دچار ترس و وحشت می‌شود: «انتابنی خوف شدید لما وقع نظر شرطی الأمن الفرنسی فی مطار شارل دیغول علی ملف أوراقی الکندیة المؤقتة»^۸ (همان: ۱۳). در ادامه نیز عالیہ ممدوح در راستای به تصویر کشیدن بیگانگی سوژه در نگاه پلیس کانادا از زبان نادر می‌گوید: «هذه أوراق إقامتی فی کندا التی أعیش وأعمل بها، وهذا الملف الذی یثبت أننی علی وشک الحصول علی الجنسية البريطانية بسبب زواجی»^۹ (همان: ۱۴).

به اعتقاد کریستوا، مسأله‌ی همیشگی فرد بیگانه، مسأله‌ی تعلق جدید اوست که همچنان لاینحل باقی می‌ماند. با همین احساس، زمانی که نادر به فرودگاه می‌رود، با خودش این جمله را تکرار می‌کند: «فی المطارات نولد ... کررتُ هذه الجملة لنفسی مرات عدة کأننی أمام سریر لیون أرثلها له کعادتی لکی ینام بهدوء»^{۱۰} (همان: ۱۳)؛ در واقع این تعلق جدید است که او را وادار می‌سازد که تا همیشه در چنین حالتی زندگی کند: «أنا أحضّر حقبة السفر»^{۱۱} (همان: ۲۷)؛ تعلق‌ی که پایانی ندارد و او را مدام به سفرهای دنباله‌دار مجبور می‌کند: «سافرت من مونتریال إلى نیویورک. حاولت النوم علی کرسی غیر مریح»^{۱۲} (همان: ۲۴-۲۵). به نظر می‌رسد که این آمد و شد بین مبدأها و مقصدهای متفاوت برای مهاجر تمامی ندارد.

سوژه در اندیشه‌ی کریستوا «پیوسته در آرزوی فضا و مأوایی دیگر به‌سرمی‌برد و بی‌وقفه با این پرسش روبه‌روست که من بالاخره به کجا تعلق دارم؟ از همین‌روست که بیگانه همواره راه فرار را برمی‌گزیند، فرار از یک ناکجا آباد به ناکجا آبادی دیگر، بیگانه علاوه بر بی‌تعلقی و بی‌ریشگی در مکان، به هیچ زمانی نیز تعلق ندارد» (سلیمی کوچی و سکوت جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۲۴-۱۲۵)؛ بنابراین عجیب نیست که نادر گرفتار بی‌تعلقی شده تا آنجا که دیگر توان بازگشت به عراق را هم ندارد: «كيف استطعت أن أتغير إلى هذا الحد؟ شعرت بأنني سُرقَت، مسلوب أنا، نُهبَت مني طبيعتي الأولى البسيطة وأنا في ذلك المَرَّاب المَظْلَم، شعرت للمرة الأولى منذ هجرنا بغداد، بأنني لم أعد إلى هنا ولا بمقدوري العودة إلى هناك»^{۱۳} (مدوح، ۲۰۰۸: ۱۸۴).

سوژه «با درک تفاوت‌های خود با دیگران، در برابر فروپاشی کامل مقاومت می‌کند و ناگزیر فقط به خود اتکا می‌کند. او به یک مکان و زمان ویژه در خود متوسل می‌شود و با اعتماد به خود سعی می‌کند بر تشویش‌ها و نابسامانی‌های درونی‌اش غلبه کند» (سلیمی کوچی و سکوت جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۲۵). برای مثال، مهاجر با حس حضور و زنده بودن نزدیکانش موفق می‌شود که بر اضطراب خود غلبه کند. از محتوای «المحبوبات» نیز چنین برمی‌آید که سهیله و نادر دور از هم هستند و هر دو در غربت زندگی می‌کنند، اما هریک از این دو، به خاطر دیگری به زندگی ادامه می‌دهد.

همان‌طور که «تغییر و جابه‌جایی در مکان برای بیگانه تداعی‌کننده‌ی تزلزل و بی‌ثباتی هویتی است، حسی که زمان نزد او برمی‌انگیزد نیز حس تعلیق، تبعید و گریز است» (Kristev, 1988: 15-18)، «المحبوبات» نیز در واقع رمان تبعید است؛ نه فقط از جهت مکانی که وقایعی که در آنجا اتفاق افتاده‌اند، بلکه به خاطر زمانی است که با مهاجرت اجباری، دوری، قساوت، سرگردانی، عزلت و فروپاشی تدریجی همراه است. در این رمان، دائماً شوق به یک زندگی دست‌نیافتنی و زندگی در جایی غیر از غربت وجود دارد، یعنی شوق به عراق، همان مکانی که سهیله برای همیشه آن را ترک کرده بود. سهیله‌ی به کما رفته، رمز بغداد است که از سرگردانی، بحران هویت و قساوت زمانه رنج می‌برد (یوسف، ۲۰۰۳).

گسست از زبان مادری

گسست از زبان، فردیت سوژه را متزلزل می‌کند (مکاریک، ۱۳۸۴: ۱۱۴). به عبارت بهتر، «فراموش کردن و کنار نهادن یکسره‌ی زبان مادری، از خودبیگانگی و بحران هویت را رقم می‌زند» (Kristev, 1988: 27) از نگاه کریستوا، «زبان مادری در سرزمین بیگانه به علت ناکارآمدی در برقراری ارتباط، به زبانی صامت تبدیل می‌شود که این موضوع، اولین پیامد مهاجرت به سرزمین دیگرست و موجب بیگانگی فرد با خویشتن می‌شود» (همان)؛ بنابراین مهاجران رمان «المحوبات» به واسطه‌ی ترک وطن، در خطر دور شدن از زبان مادری و بیگانگی با خویشتن قرار گرفته‌اند. برای مثال، «نادر» بیگانگی و دوری خود از زبان مادری را به این شکل توضیح می‌دهد: «تحدث الانكليزية في المنزل، والفرنسية في الشركة. أما العربية، فأتكلمها مع سهيلة حين تحضر، حينها نشعر بأن سونيا تتضايق. نحب لغتنا كثيرا ونحن نتبادلها، لكننا نخلفها وراءنا حين تكون بيننا. عندما تغيب في الحمام، أو تذهب إلى النوم مبكراً، نهجم على العربية كأفها طعام الجنة. نتمازح، نتشاجر بها، نباهي ونذكر البلد، والدنيا، والبيت القديم»^{۱۴} (ممدوح، ۲۰۰۸: ۳۱).

تعهد سوژه به زبان مادری در محیط بیگانه یک ضرورت است و در صورتی که سوژه، زبان مادری خود را در محیط بیگانه فراموش کند یا کنار بگذارد، به احتمال زیاد قدرتی برای احیای خود نخواهد داشت و به ناچار به ورطه‌ی دیگربودگی سقوط می‌کند (Sartre, 2004: 827). به همین دلیل است که سهیله اصرار می‌کند تا سونیا به عربی صحبت کند؛ «ترفض سهيلة في بعض الأحيان التحدث بالإنكليزية، تقول: كان عليها تعلّم العربية، .. صحيح أن الإنكليزية لغة الأقوياء الآن، لكن هل ينبغي أن ندفن أنفسنا ولغتنا تحت التراب»^{۱۵} (ممدوح، ۲۰۰۸: ۳۱). زیرا به زعم او اگر اعضای خانواده با همدیگر به زبان عربی صحبت نکنند، خودشان و زبان‌شان را دفن کرده‌اند.

تمسک به زبان مادری و اصرار به استفاده از این زبان، یک عامل حیاتی برای حفظ سوژه از بیگانگی و عامل پیوند او با اصالتی است که دارد؛ بنابراین خطر دیگربودگی در محیط بیگانه، کمتر او را تهدید می‌کند (سلیمی کوچی و سکوت جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۲۶-۱۲۵) به عنوان نمونه در رمان این گونه به این موضوع پرداخته شده است: «يا أنسة كارولين، غدا

سنأكل طعاماً عراقياً وأنا من سيطيخ. حتى لو تحدثنا بالعربية، لكن الجميع يتكلم الفرنسية والإنكليزية كذلك»^{۱۶} (مدوح، ۲۰۰۸: ۸۳).

گسست از فرهنگ مادری

بیگانه، یتیمی است که از فرط بی‌خوشاوندی همواره در سودای مهاجرت به جایی دیگر است. او در این طردشدگی، مادرش را از دست داده و گویی بدون اصل و نسب است (کریستوا و همکاران، ۱۳۸۹: ۵۱). به عبارت بهتر، گسست از خانواده و فرهنگ بومی، به ناپیوندی مهاجر با خویشتن و تشدید بیگانگی وی در سرزمین‌های دوردست می‌انجامد. گسست از فرهنگ مادری در «المحوبات» در نوع رابطه‌ی نادر و سهیله تبلور یافته است؛ سهیله با اینکه بیرون از عراق است، اما عشق به فرهنگ عربی را در خود حفظ کرده و دائماً به گذشته می‌اندیشد. اما نادر برخلاف سهیله ترجیح می‌دهد ضمن گسستن از گذشته و بریدن از فرهنگ مادری، به آینده بنگرد؛ او که به واسطه‌ی مهاجرت از فرهنگ بومی خود جدا افتاده، از ترانه‌های عراقی مادرش به این دلیل که غمگین هستند، ابراز ناخشنودی می‌کند: «أنا لا أبدى إعجاباً بأغانيها العراقية التي تسبب لي غماً لا يطاق»^{۱۷} (مدوح، ۲۰۰۸: ۷۳)، اما پس از بیماری مادرش، بار دیگر به اصالت عراقی خود نگریست و سعی نمود، ارتباط با گذشته‌ای را که قوی‌ترین نشانه‌اش سهیله بود، دوباره احیا کند. تمام نجواهای نادر در بیمارستان به هنگام مرگ مغزی سهیله نشانه‌ی این کوشش است؛ او دریافت که مرگ سهیله به معنای تکمیل فرایند بیگانگی‌اش در سرزمین‌های دور از عراق و گمشدگی ابدی است؛ بنابراین در بیمارستان و بر بالین سهیله این چنین نجوا کرد که: «لم يبق مني يا أمي إلاك»^{۱۸} (همان: ۱۳۳). سهیله، شناسنامه‌ی نادر است و همانند یک ریسمان ناپیدا، نادر را به اصالت عراقی و عربی و دنیای واقع پیوند می‌دهد؛ موضوعی که حتی ازدواج و پدرشدن نادر نیز در این نقش سهیله تغییری به وجود نیاورد (هنداوی، ۲۰۱۸: ۱۱-۱۲). تأیید این مطلب، در سخن نادر است که نجواکنان با خود گفت: «أعزف أحياناً لنفسي لكنني كنت أعزف لها. هي الوحيدة التي كانت تصغي إليّ بصورة طبيعية»^{۱۹} (مدوح، ۲۰۰۸: ۱۸۲). احساس ناپیوندی

سوژه با سرزمین مادری و حس تنهایی او در سرزمین بیگانه به جایی رسیده که فقط مادرش را آشنا می‌بیند؛ به عبارت بهتر، فقط سهیله است که به نوای ساز نادر اهمیت می‌دهد و از جان و دل به شنیدنش گوش می‌سپارد.

ترانه و سازها در «المحوبات» حاوی یک نکته‌ی کلیدی هستند؛ سهیله به شنیدن نواهای نادر اهمیت می‌داد، اما نادر از شنیدن ترانه‌های سهیله ابراز ناراحتی می‌کرد و همین شکل از تعامل نامتقارن، در تشدید احساس بیگانگی با خویشتن سوژه‌های رمان مؤثر افتاده است.

احساس سرگردانی

سوژه به هنگام سفر می‌ترسد، نگران است و احساس سرگردانی دارد. او همچون «یتیمی است که به دلیل تنهایی، به مهاجرت می‌اندیشد؛ گویی مدت‌هاست که در خلأ و گسست خویشاوندی به سر برده و به تنهایی و بی‌تفاوتی نفوذناپذیر و ملال‌آور خویش خو گرفته است» (سلیمی کوچی و سکوت جهمی، ۱۳۹۴: ۱۲۷-۱۲۶). به نظر می‌رسد که تنهایی، سرنوشت حتمی اوست. در رمان «المحوبات»، نادر بعد از مهاجرت به کانادا به همراه همسر و مادرش، سعی کرد تا سهیله را به ماندن ترغیب کند: «حسنًا یا سهیله، قد یکون هذا المكان ملائمًا لک فلا تغادریه»^{۲۰} (ممدوح، ۲۰۰۸: ۲۵۹)، اما احساس سرگردانی، در نقطه به نقطه‌ی خاک بیگانه با سهیله همراه است و این احساس گرفتاری در خلأ و بیگانگی، برای لحظه‌ای او را ترک نمی‌کند: «لا أريد أن أكون عضواً نافعاً هنا، هذا ليس بيتي والأشياء لا تخصني»^{۲۱} (همان: ۲۶۰). در واقع سهیله عراق را می‌خواهد و هیچ جای دنیا برای او مانند عراق و به زیبایی آنجا نیست: «ماذا أفعل فی کندا؟ ... أرى البحيرات الهادئة الساكنة كأنها علب للأطعمة بجانب دجلة والفرات»^{۲۲} (همان: ۲۴۷). روشن است که سهیله در سرزمین‌های بیگانه سرگردان مانده، اما عامل این سرگردانی عراق نیست، بلکه عامل این سرگردانی، گذشته‌ای تاریک و سلسله‌ای از خاطرات تلخی است که سهیله آن‌ها را در ذهن خود جای داده تا وجودش را به تسخیر درآورند. به همین علت است که ترجیح می‌دهد از گذشته تنها دجله و فرات را به یاد آورد.

احساس بی‌هویتی

از نگاه کریستوا بیگانه‌ای که به شکل غریبی، درون سوژه زندگی می‌کند، چهره‌ی پنهان شده‌ی هویت اوست (کریستوا و همکاران، ۱۳۸۹: ۴۷)؛ یعنی سوژه به هر دلیلی با هویت واقعی خود، دچار اختلاف شده و ترجیح داده تا آن را پنهان کند تا بلکه به طریقی بتواند در هویت جمعی سرزمین بیگانه پذیرفته شود. اما اختلاف سوژه با خود، بدون پیامد نیست؛ برای مثال، نادر در کتمان هویت عراقی‌اش ناکام ماند و متعاقب آن، دچار بحران بی‌هویتی شد. این فرایند، زمانی شدت گرفت که بین او و سهیله به واسطه‌ی اصرار نادر برای حضور در کانادا جدایی افتاد. از محتوای «المحبوبات» این‌گونه برمی‌آید که سهیله اصلی‌ترین ملاک عراقی بودن نادر است؛ بنابراین جدایی نادر از سهیله به‌تنهایی برای خلق بحران بی‌هویتی در نادر و اعترافات خاص وی کافی است: «هویتی هنا هی اتمائی المهني فحسب، أننی سلعة أيضا یا أمی»^{۲۳} (مدوح، ۲۰۰۸: ۲۵۰). اعترافات نادر، درباره‌ی احساس بی‌هویتی، به این شکل تکمیل می‌شود که «فالأمريکی الحقيقي یشتري بضاعة أمیرکیّة، أما الفرد العربی الحقيقي، فهو یشتري البضاعة الأمیرکیّة کذلک»^{۲۴} (همان). به نظر می‌رسد که نادر با این اعترافات قصد دارد تا اعراب ساکن در سرزمین‌های عربی را با اعراب مهاجر، در موضوع احساس بی‌هویتی شریک سازد. سهیله نیز در موضوع بحران هویت عربی با نادر موافق است و بنابر هویت زنانه‌اش، به رنگ‌باختگی هویت زنان در عراق اشاره می‌کند: «هویتی فقد کانت مبعثرة ما بین السید الوالد والسید العسکری. والدی، استعملنی أيضا من أجل أمجاده العظيمة. ظل یردد: سأستخرج منک اللالی»^{۲۵} (همان: ۲۶۱). وی برداشت خود را از سرگشتگی هویت زنانه‌ی عربی این‌گونه تکمیل می‌کند که: «کنت أبعد عن والدی ولم أقترّب لا من زوجی ولا من نفسي»^{۲۶} (همان).

دیگربودگی و بیگانگی

از خودبیگانگی، عنوانی است کلی برای بسیاری از دردهای فردی و اجتماعی انسان، «بیگانگی با خویشتن یا همان «دیگری درونی»، تجربه‌ی ثانویه‌ی انسان مهاجر از

دیگربودگی است» (Paterson, 2004: 26-27). کریستوا در نظریه‌ی طردشدن به اتهام دیگربودگی، بر این باور است که «به تدریج، در نتیجه‌ی بی‌تفاوتی و بیهودگی ملال‌آور فرد بیگانه و بر اثر رفتارهای خسته کننده‌اش، امکان برقراری ارتباط وی با دیگران از بین می‌رود» (Kristev, 1988: 37) بر همین اساس، کریستوا بارها این سؤال را مطرح می‌کند که «آیا در حین دیگری‌بودن و رویارویی با بیگانگی‌های فراوان در سرزمین بیگانه می‌توان خوشبخت بود؟» (همان: ۱۳). پاسخ به این سؤال، به احتمال این‌گونه می‌تواند باشد که: «توانایی ما برای زیستن با دیگران، مستلزم این است که با تشخیص غریبگی درون‌مان به‌مثابه‌ی دیگران زندگی کنیم» (اسلام مسلک و حریریان، ۱۳۹۵: ۴۶).

زوایای پیدا و پنهان سؤال و جواب کریستوا در «المحوبات» انعکاس فوق‌العاده‌ای دارد؛ جایی که سهیله بابت حضور در پاریس، خوشحال نیست؛ او به نهایت بیگانگی با خودش و محیط پیرامونش رسیده و به نادر می‌گوید، تنها به خاطر اوست که نمی‌خواهد احساس بدبختی کند: «وبعدھا أول ما وصلنا باریس وسکنا فی شقة خالی موقتاً، کانت غیر قادرة علی أی حدیث عابر أو بسیط مع أی کان. وحين أقول لها: أمی، الطقس لطیف الیوم، تعالی نتشمس فی الحديقة المحاورة للعمارة، تشیح برأسها ولا تجیب. لا تعرف کیف تردّ ولا کیف تضع الأشياء أو الأفكار فی مواقعها المناسبة. تخرج الکلمات من بین أسنانه بطیئة ... وکان هذا الأمر یعذبني کثیراً، لکنی ألح علیها فأشعر بألھا ترد من أجلی فقط کي لا أنزعج أكثر: لا أعرف أی شیء یا نادر، ثمة شخص آخر داخلی یسیر ویتنفس، ویدخل الحمام ویغتسل وینام، لکنه لا ینام، إننی ألاحق نفسی، أود لقاءها مجدداً لکنی لا أستطیع. لا أحتمل فکرة أننی فقدتها إلی الأبد، سأبقى بانتظارها یا نادر، هل تفهمنی؟ أرجوک ألا تغضب منی ... أشعر بأننی لست علی حق ولا علی الباطل ...، وأن قوای الأولى، تلك التي لی فی العراق، ذهبت من دون رجعة، رحلت .. لکنی أعرف أمراً واحداً لا یزال حتی اللحظة الأقوی وعلیک أن تصدقه: أننی لا أشعر بالشقاء وأنت معی. نعم، نعم یا نادر، هذه هی الحقیقة الوحيدة فی حیاتی»^{۲۷} (ممدوح، ۲۰۰۸: ۷۲-۷۳). در واقع، زندگی در سرزمین‌های بیگانه برای مهاجران آسان نیست، حتی اگر این مهاجر نادر باشد که تلاش خود را به کار بست تا به سرزمین‌های جدید، روی خوش نشان دهد و از آن‌ها روی

خوش ببیند؛ اما ظاهراً نتوانست مسأله‌ی غم غربت را با خود حل کند: «فهذا أيضا كان أحد المنازل التي انتقلنا إليها يوما ما ... لكني وأنا داخله، أشعر كما لو كنت في زنزانة ستطبق على صدری»^{۲۸} (همان: ۲۱). نادر، سخن سهیله را به یاد می‌آورد: «كانت أمی تقول دائما: الأموات يحيطون بی أكثر من الأحياء. لماذا كانت تقول هذا يا سونيا، هل لتذكرنی بوالدی أو بنفسی؟ هل أنا میت فی نظرها لأننی وهی هناك، هل هذا هو جوهر الموت؟»^{۲۹} (همان: ۳۳). سهیله و نادر، هرگز نتوانستند با سرزمین‌های دوردست و مردم آن سرزمین‌ها ارتباط برقرار کنند؛ بنابراین سرنوشت آن‌ها با بیگانگی گره خورد.

یادآوری خاطرات

مهاجران در حسرت از دست‌رفته‌ها هستند؛ آن‌ها به دلیل گسست از سرزمین مادری، مدام گذشته را مرور می‌کنند. در واقع «مرور خاطرات، به نحوی بازگشت ذهنی مهاجر به فضا و مکان قبل از مهاجرت است و می‌تواند نوعی گریز به فضای زندگی در زادگاه تلقی شود. تلاش مهاجران برای پذیرش هویت فراملی، آن‌ها را وادار به فراموش کردن خاطرات گذشته، دست‌زدن به تجربه‌های جدید و قبول کردن فرهنگ و سنت‌های جامعه‌ی جدید می‌کند. از طرف دیگر، آن‌ها با مرور خاطرات گذشته سعی دارند تا ریشه‌های فرهنگی و سنتی و به طور کلی هویت ملی خود را حفظ کنند» (ورزنده و همکاران، ۱۳۹۲: ۳۱۵-۳۱۶). «المحوبات» دنیایی برای سوژه‌هایی است که از سرزمین مادری، بنا به دلایلی با چاشنی اجبار، کوچ کرده‌اند. برای مثال، وقتی نادر بابت به کما رفتن سهیله به پاریس برمی‌گردد، فرصتی به دست می‌آورد تا یاد مادرش را تداعی کند: «لم يعد بمقدوری ابتلاع حقائق وكوارث جديدة. يتابعني السائق في المرأة بعينين باردتين ونظرات قاسية كالحجارة وأنا أشتاق إلى طعام أمی»^{۳۰} (مدوح، ۲۰۰۸: ۲۲). نادر به همسرش سونيا، فرزندش لیون و پدرش فکر می‌کند و به نظرش می‌رسد، الان و در این لحظات که سهیله روی تخت بیمارستان است، باید پدر در کنارشان می‌بود، اما به‌جای خانواده، دوستان سهیله که برای مراقبت به بیمارستان آمده‌اند، اینجا هستند و همین مسأله غم او را سنگین‌تر می‌کند: «فكرت بسونيا وليون، وتذكرت وجه والدي. ظننت من

قبل أننى نسيته، لكن ذلك لم يكن صحيحا وغير ممكن. كان يتحتم عليه أن يكون بجواری الآن. جميع هذه الوجوه التى تروح وتجيء، أديهم دائما تحمل شيئا ما، نظراتهم رقيقة، مشاعرهم حنونة لكن، ليس هؤلاء من أريدهم»^{۳۱} (همان: ۱۴۹). نادر فقط می‌خواهد سهیله به هوش بیاید و پدرش در کنارشان باشد.

نتیجه‌گیری

کریستوا، بیگانه را ذیل دو مفهوم اصلی، چارچوب‌بندی کرده است:

در یک تعریف سطحی، بیگانه فردی است که حق شهروندی از وی سلب‌شده؛ این مفهوم ضمن داشتن معنای حقوق بشری، علامت یک واکنش منفی از طرف گروه حاکم (نظام سیاسی، سنت‌ها و خانواده)، در قبال اعضای ناراضی است. بیگانه در این مفهوم، یک نیروی پنهان در انسان می‌باشد؛ این نیرو یک معنای عینی از تناقض‌ها و اختلاف‌های درونی است که اغلب توسط فرد تحمل یا سرکوب می‌شوند؛ زیرا اگر چنین نباشد، این بیگانه می‌تواند فرد را مشکل‌ساز و شاید هم غیر ممکن برای جامعه جلوه دهد.

بیگانه در مفهوم دوم، یک بیگانگی درونی و خودخواسته است که در وجود انسان‌ها زندگی می‌کند و می‌شود رد پای آن را در تضادها، اختلاف‌ها و گسست‌های درونی انسان‌ها از خود فردی یا جمعی دنبال کرد. یعنی بیگانگی در این مفهوم، تهدیدی کلان است که می‌تواند فرد را هم در سرزمین مادری و هم در سرزمین بیگانه‌ای که مردم آن، به لحاظ نژادی، فرهنگی، دینی و زبانی با سوژه سنخیتی ندارند، متأثر سازد و او را دچار بحران بیگانگی با خویشتن کند.

رمان «المحوبات» بر اساس هر دو مفهوم، رمان تن بیگانه است؛ بنابراین واقعیت هنری ویژه‌ای به خود را ارائه می‌دهد و این واقعیت تا قهرمانی مطلق زنان بالا می‌رود؛ یعنی زن به عنوان مادر، دوست، همسر، عاشق، معشوق و هنرمند، آینه‌ای است که معادله‌ی زندگی را در خود منعکس می‌کند. این زن، سهیله است که به دلیل ویرانی‌های جنگ، ظلم و ستم، بی‌رحمی شوهرش و دیکتاتوری صدام آواره شده و به

دلیل عشق به تنها فرزندش، نادر، خانه به دوشی را برگزید. بنابراین به عنوان یک بیگانه از عراق فرار کرد تا زندگی دیگری را جستجو کند. سهیله و نادر در مفهوم دوم از بیگانگی با یکدیگر متفاوت هستند؛ سهیله کوشش می‌کند اصالت عراقی خود را در سرزمین‌های بیگانه حفظ کند ولی نادر تمایل دارد تا آن را کنار بگذارد. این کوشش و آن تمایل، هر دو در بیگانگی سوژه‌ها در چارچوب‌های تعلیق زمان و مکان، گسست از فرهنگ و زبان مادری و احساس سرگردانی، بی‌هویتی و دیگربودگی مؤثر هستند؛ سهیله با فرهنگ غیرعربی همساز نمی‌شود و نادر بین فرهنگ عربی و غربی سرگردان می‌ماند؛ بنابراین صدمه‌ی نادر در بحث بیگانگی با خویشتن، بیش از سهیله است.

پی‌نوشت‌ها

1- Julia Kristeva

2- L' Etranger à nous – meme

۳- عالیہ مدوح، در ۱۹۴۴م. در بغداد به دنیا آمد و تحصیلات خود را در همین شهر به پایان رساند. وی در ۱۹۷۱م. در رشته‌ی روان‌شناسی، از دانشگاه «المستنصریة» فارغ التحصیل شد و از ۱۹۷۱ الی ۱۹۷۲م. به عنوان سردبیر هفته‌نامه‌ی «الراصد» در بغداد مشغول به فعالیت شد. در ۱۹۷۳م. نیز به عضویت هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی علوم بیروت درآمد. بین سال‌های ۱۹۷۳ الی ۱۹۷۵م. سردبیر مجله‌ی «الفکر المعاصر» بیروت بود. علاوه بر این، وی از ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۲م. به عنوان مدیر دفتر مجله‌ی مسائل فلسطین (مجلة شؤون فلسطینیة) در بغداد فعالیت نمود (فکرية، ۲۰۱۸: ۳۲-۳۵).

4- Otherness

5- Strangeness

- ۶- در فرودگاه‌ها متولد می‌شویم و به فرودگاه‌ها برمی‌گردیم.
- ۷- من مطمئنم مادرم سهیله یک روز این جمله را گفت، من این جمله را از مادرم شنیدم آن وقت که با خودش حرف می‌زد و آماده سفر می‌شد، هر از چند گاهی این جمله را تکرار می‌کرد، وقتی ما خواب بودیم و او بیدار بود یا وقتی که ما بیرون بودیم و او در آشپزخانه نان خرد می‌کرد و یا سبزی پاک می‌کرد.
- ۸- وقتی پلیس فرانسه در اردوگاه شارل دوگل به مدارک اقامت موقت من در کانادا نگاه کرد، خیلی ترسیدم.
- ۹- این‌ها مدارک اقامتم در کانادا است. در آنجا زندگی می‌کنم و به کار مشغول هستم. این مدارک هم ثابت می‌کند که من به خاطر ازدواجم می‌خواهم تابعیت انگلیسی بگیرم.

- ۱۰- در فرودگاه‌ها متولد می‌شویم، چند بار این جمله را با خودم تکرار کردم، یک لحظه فکر کردم کنار تخت لیون هستم، این جمله را طبق عادت برای او می‌گویم تا به آرامی بخوابد.
- ۱۱- ساک سفرم را آماده می‌کنم.
- ۱۲- از مونترال به نیویورک سفر کردم و سعی کردم روی یک صندلی ناراحت‌کننده بخوابم.
- ۱۳- چطور می‌توانم این قدر تغییر کنم، حس می‌کنم که ربوده شده‌ام، تاراج شده‌ام، ماهیت اولیه‌ام را از دست داده‌ام و در آن گاراژ تاریک، برای اولین بار از زمان مهاجرت از بغداد احساس کردم که نه می‌توانم به اینجا برگردم و نه می‌توانم به آنجا بازگردم.
- ۱۴- در منزل انگلیسی صحبت می‌کنیم و در شرکت به زبان فرانسوی حرف می‌زنیم، فقط وقتی سهیله می‌آید با او عربی حرف می‌زنم، اما حس می‌کنم که سونیا ناراحت می‌شود، وقتی سونیا به حمام می‌رود یا می‌خوابد به زبان عربی حرف می‌زنیم، گویی، عربی یک طعام بهشتی است با هم شوخی می‌کنیم، بحث می‌کنیم و به آن افتخار می‌کنیم، به یاد وطن، والدین و خانه قدیمی می‌افتیم.
- ۱۵- سهیله گاهی اوقات مخالف صحبت کردن به زبان انگلیسی بود و می‌گفت: سونیا باید عربی یاد بگیرد، درست است که زبان انگلیسی، زبان انسان‌های قوی است، اما آیا درست است که خودمان و زبان‌مان را زیر خاک دفن کنیم.
- ۱۶- دوشیزه کارولین، فردا یک غذای عراقی می‌خوریم و من آشپزی خواهم کرد، حتی اگر ما به زبان عربی صحبت کنیم، همه اینجا به زبان فرانسوی و انگلیسی حرف می‌زنند.
- ۱۷- ترانه‌های عراقی مادرم را دوست ندارم، به این دلیل که باعث ایجاد غمی غیر قابل تحمل می‌شوند.
- ۱۸- کسی جز تو برایم نمانده، مادر.
- ۱۹- گاهی اوقات برای خودم ساز می‌زنم، اما بیشتر اوقات برای مادرم ساز می‌زنم، مادرم تنها کسی است که به صورت طبیعی به سازم گوش می‌داد.
- ۲۰- بسیار خوب، سهیله ممکن است اینجا برای تو مناسب باشد، پس اینجا را ترک نکن.
- ۲۱- دوست ندارم اینجا عضو مفیدی باشم، اینجا خانه من نیست و این اشیاء مال من نیستند.
- ۲۲- من در کانادا چه می‌کنم، دریاچه‌های آرام و ساکن را می‌بینم، گویی قوطی‌های غذا در کنار دجله و فرات هستند.
- ۲۳- مادر، هویت من در اینجا وابستگی شغلی است، انگار که من فقط یک کالا هستم.
- ۲۴- آمریکایی واقعی، فقط کالای آمریکایی می‌خرد و یک عرب واقعی هم فقط کالای آمریکایی می‌خرد.
- ۲۵- هویت من بین آقای پدر و آقای نظامی (همسرم) توزیع شده بود. پدرم از من برای رسیدن به افتخارات بزرگش استفاده می‌کرد و دائماً تکرار می‌کرد که از تو مرواریدها را استخراج خواهم کرد.
- ۲۶- از پدرم دور شدم و به شوهرم و خودم هم نزدیک نشدم.

۲۷- بعد از اینکه به پاریس رسیدیم و به صورت موقت در آپارتمان دایی‌ام اسکان یافتیم، سهیله قادر به حرف زدن ولو در امور جزئی نبود. وقتی به او گفتم: مادر، هوا امروز بسیار خوب است، بیا در باغ اطراف عمارت قدم بزنیم، سرش را برگرداند و جوابی نداد، نمی‌دانست چگونه جواب دهد و یا چگونه اشیاء و افکار را در جای مناسب خود قرار دهد، اصلاً تمرکز نداشت، خیلی آرام و به سختی سخن می‌گفت، این موضوع، مرا بسیار عذاب می‌داد؛ به همین دلیل به او اصرار ورزیدم، احساس کردم که سهیله فقط به خاطر اینکه ناراحت نشوم، گفت: نادر، من هیچی نمی‌دانم، شخص دیگری در وجود من است که حرکت می‌کند، نفس می‌کشد، به حمام می‌رود، می‌شوید و می‌خوابد، اما در واقع به چشمانش خواب نمی‌آید، من دنبال خودم می‌گردم، دوست دارم بار دیگر او را ببینم، اما این تصور که من خودم را برای همیشه از دست داده‌ام، برایم غیر قابل تحمل است، من به انتظار خودم خواهم ماند، خواهش می‌کنم از دست من ناراحت نشو، نمی‌دانم چه چیزی درست است و چه چیزی غلط، آن نیروی اولیه‌ای که در عراق داشتم همه را از دست داده‌ام، من فقط یک چیز را خوب می‌دانم و تو باید باور کنی، اینکه تا زمانی که تو با من هستی، من احساس بدبختی نمی‌کنم، بلکه نادر این تنها حقیقت در زندگی من است.

۲۸- اینجا یکی از خانه‌هایی بود که یک روز به آن نقل مکان کردیم، اما من داخل این خانه حس می‌کنم که در زندان هستم.

۲۹- مادرم دائماً می‌گفت: مرده‌ها بیشتر از زنده‌ها دور ما را گرفته‌اند، سونیا چرا مادرم این سخن را می‌گفت؟ آیا مادرم می‌خواست که مرا به یاد والدینم بیندازد یا به یاد خودم؟ آیا من در نگاه مادرم مرده‌ام چون من اینجا (کانادا) هستم و او آنجا (پاریس)؟ آیا این همان ماهیت مرگ است؟.

۳۰- نمی‌توانستم اتفاقات و مصیبت‌های اخیر را هضم کنم، راننده از داخل آینه نگاهی سرد به من انداخت، نگاهش مانند سنگ سخت بود، دلم برای دستپخت مادرم تنگ شده است.

۳۱- به سونیا و لیون فکر کردم و چهره پدرم را به یاد آوردم، گمان می‌کردم که او را فراموش می‌کنم، اما این طور نبود، می‌بایست الان کنارم باشد، همه این افرادی که می‌آیند و می‌روند، چیزهایی در دست دارند، نگاه‌هایی مهربان و احساساتی لطیف دارند، اما من این‌ها را نمی‌خواهم.

منابع و مآخذ

أحمد، هديل عبد الرزاق. (۲۰۱۷). الرواية النسوية خارج فضاءات الوطن، روايات عالية مدوح أنموذجاً، الطبعة الأولى، عمان - الأردن: المنهل.

اسلام مسلک، ریما و نرگس حریریان، (۱۳۹۵)، «مفهوم طرد در اندیشه ژولیا کریستوا و بازتاب آن در هنر فیگوراتیو معاصر»، فصلنامه علمی پژوهشی کیمیای هنر، سال پنجم، شماره ۲۰: ۵۸-۵۵.

واکاوی رمان «المحوبات» عالیہ ممدوح بر اساس نظریہ تن بیگانه کریستوا ۲۱۱

البستانی، بشری، (۲۰۱۵)، «ملاحم النسوية في الرواية العربية .. رواية المحوبات لعالية ممدوح نموذجاً»،

موقع المثقف: <http://www.almothaqaf.com/readings-1/892133>

بکای، محمد، (۲۰۱۸)، «الكتابة وتأنيث الخطاب رؤى في النقد النسوي عند جوليا كريستيفا»، مجلة أبولوس، المجلد ۵، العدد ۱: ۴۹-۳۰.

الحسنی، نور. (۲۰۱۸). العاطفة في رواية المحوبات لعالية ممدوح (دراسة تحليلية وصفية)، بحث مقدم إلى كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الرانیری الإسلامية الحكومية، دار السلام - بندا أتنشیه، استكمالاً لمتطلبات الحصول على شهادة (S. Hum)، قسم اللغة العربية وآدابها.

سلیمی کوچی، ابراهیم و فاطمه سکوت جهرمی، (۱۳۹۴)، «بررسی شخصیت‌های داستان انار بانو و پسرهایش از منظر تن بیگانه کریستوا»، فصلنامه ادب پژوهی، شماره ۳۱: ۱۱۷-۱۳۵.

فکریه، (۲۰۱۸)، «عصاب القلق للشخصية الرئيسية في رواية المحوبات لعالية ممدوح»، بحث مقدم إلى كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة شریف هداية الله الإسلامية الحكومية، جاکرتا، استكمالاً لمتطلبات الحصول على الدرجة الجامعية الأولى (S. Hum)، قسم اللغة العربية وآدابها.

فیروزی، آزیثا و مجید اکبری، (۱۳۹۱)، «مفهوم معناکوی در اندیشه ژولیا کریستوا»، دوفصلنامه فلسفی شناخت، شماره ۶۷/۱: ۱۱۱-۱۳۱.

کریستوا، ژولیا و همکاران، (۱۳۸۹)، تن بیگانه، ترجمه و گردآوری مهرداد پارسا، چاپ اول، تهران: رخ داد نو.

کریستوا، ژولیا، (۱۳۹۴)، ملت‌هایی بدون ملی‌گرایی، ترجمه مهرداد پارسا، چاپ اول، تهران: شونند. مکاریک، ایرنا، (۱۳۸۴)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، چاپ اول، تهران: آگه.

ممدوح، عالیہ، (۲۰۰۸)، المحوبات، الطبعة الثالثة، بیروت: الساقی.

ناصری، آمال، (۲۰۱۴)، مفهوم النص في المنجز النقدي الغربي والعربي المعاصر، بحث مقدم إلى كلية الآداب واللغات والعلوم الإنسانية والاجتماعية، جامعة العربي بن مهيدي - أم البواقي، الجمهورية الجزائرية الديمقراطية الشعبية، استكمالاً لمتطلبات الحصول على شهادة الماستر في الأدب العربي، تخصص نقد أدبي حديث ومناهجه، قسم اللغة العربية وآدابها.

ورزنده، امید و همکاران، (۱۳۹۲)، «بررسی تطبیقی نقش فضا و مکان در پذیرش هویت ملی در آثار جومپا لاهییری و مهرنوش مزارعی از منظر نقد پسا استعماری»، فصلنامه تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۶: ۳۰۹-۳۳۱.

الهنداوی، مها فاروق عبد القادر، (۲۰۱۸)، «لغة الوعي المؤنث، قراءة في رواية المحوبات لعالية ممدوح»، مجلة اللغة العربية، دمشق: ۱-۱۸.

يوسف، فاروق، (٢٠٠٣)، «محبوبات عالية ممدوح ... رواية عراقية هي أشبه بتلويحة وداع»، موقع الحياة:

<http://www.alhayat.com/article/1143492/>

Kristeva, Julia (1988), **Etrangers à nous-mêmes**, Première édition, Paris: Librairie Arthème Fayard.

Paterson, Janet (2004), **Figures de l'autre dans le roman Québécois**, Première édition, Quebec: Nota Benna.

Sartre, Jean-Paul (2004), **Huis clos suivi de Les Mouches**, Paris: Gallimard.

دراسة رواية «المحبوبات» لعالية ممدوح في ضوء نظرية غرباء على أنفسنا لكريستيفا

فاطمه كاظمي^{*١}

مجتبى بهروزي^٢

مرتضى زارع برمي^٣

الملخص

في إطار نظرية غرباء على أنفسنا أوضحت جوليا كريستيفا وجود الجسم الغريب بداخلنا؛ هذا الغريب هو قوة خفية وتفسير لتناقضاتنا واختلافاتنا وانفصالاتنا الداخلية التي تتشكل في ظل الظروف البيئية القهرية وتعرض مضيفها لخطر الاستبعاد الاجتماعي والاعتراق، خاصة إذا كان المضيف مهاجرا. رواية «المحبوبات» لعالية ممدوح، تقدم واقعها الفني الخاص، واقعا ينهض على تجربة وغربة المهاجرين العراقيين في المجتمع الغربي، والروائية تنظر إلى العالم من منظورهم وتمنحهم الفرصة للتفكير والتحدث عن معاناتهم داخل العراق وخارجه. هكذا تشرح لنا عملية اغتراب العراقيين المقيمين في العراق وخارجه. بناء على هذا، يهدف هذا المقال إلى تحليل رواية «المحبوبات» وفقا للمنهج الوصفي التحليلي، معتمدا على نظرية غرباء على أنفسنا لكريستيفا. تشير نتائج البحث إلى أن العراقيين الذين يعيشون في وطنهم أو يهاجرون إلى أرض أجنبية لديهم إمكانية أن يتم تصنيفهم على أنهم «غرباء»، ويحدث هذا الاغتراب بطريقتين: بإرادتهم أو بواسطة ضغط قسري من البيئة. وإن شدة هذا الاغتراب في المهاجرين أكثر من غيرهم من العراقيين، لأنهم مجبرون على العيش في بيئة أجنبية، لذلك، يجب أن يكونوا مستعدين للانفصال عن اللغة الأم وثقافتهم الوطنية.

الكلمات الرئيسية: كريستيفا، الغريب بداخلنا، الرواية العربية، المحبوبات، عالية ممدوح.

١- دكتوراه في تخصص اللغة العربية وآدابها بجامعة العلامة الطباطبائي، طهران

٢- أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، بجامعة زابل

٣- أستاذ مساعد في قسم الترجمة العربية بجامعة دامغان